



نگاشت به قلم مختار

تهماسب طالبی
دبير تاریخ-آبیک

نوشت به مخاطره افکند» [بروکلمان، ۱۳۶۴: ۱۱۰].

مروان پس از آن که بار دیگر از مردم بیعت گرفت، برای تصرف مملکت از دست رفته همت گماشت و بقیه شام و مصر را متصرف شد و رسمًا جای خاندان معاویه را گرفت.

در این دوران به اصطلاح فترت، سه واقعه ارکان دولت امویان را لرزاند: قیام توابین در کوفه، جنبش مختار در عراق، و شورش عبدالله بن زیب در حجاز. همچنین «در این سال (۶۴) شیعیان در کوفه به جنبش در آمدند و وعده نهادند که به سال ۶۵، برای حرکت به سوی شام و نیز خونخواهی حسین، در نخیله فراهم آیند و در این باب نامه نوشتند» [طبری، ۱۳۶۲، ج ۷: ۳۱۸۷].

در هر صورت، قیام این گروه صورت گرفت و عبدالله بن زیاد با آنان جنگید. سلیمان بن صرد کشته شد و یارانش فرار کردند و بعداً به مختار بن ابی عبیده‌ی ثقیل پیوستند و به همراه او، به خونخواهی از قاتلان حسین (ع) برخاستند. اما عبدالله بن زیب از کسانی بود که بایزید بیعت نکرد. بنی امیه او را خطیر بزرگی در برابر خویش می‌دید؛ چرا که او مکه را پایگاه خود ساخته بود و از همان ابتدای سلطنت بایزید، با او سرتاسرگاری گذاشته بود.

سرآغاز

پس از مرگ بیزید در سال ۶۴ هجری، پسرش معاویه‌ی دوم به خلافت نشست. او به نکوهش گذشتگان اموی پرداخت، طغیان جدش معاویه علیه خلیفه‌ی برق، علی (ع) را زشت شمرد و از رفتار ناپسندیده‌ی پدرش در قتل و کشتار خاندان پیامبر و شکستن حرمت مکه ابراز تأسف کرد. او که از شدت اندوه دائم می‌گریست، مدتی بعد استفاده داد. به خانه‌ی خویش رفت و میان مردم نیامد تا بمرد. بعضی کسان گفتند، «زهر به او خورانیدند و برخی دیگر گفتند، ضربتیش زدند.» [طبری، ۱۳۶۲، ج ۷: ۳۱۸۵]. پس از درگذشت او، روزگار فتنه آغاز شد [ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۱۶۴]. و درگیری‌های قومی و نژادی نهفته در میان بنی امیه را بار دیگر از نو احیا کرد.

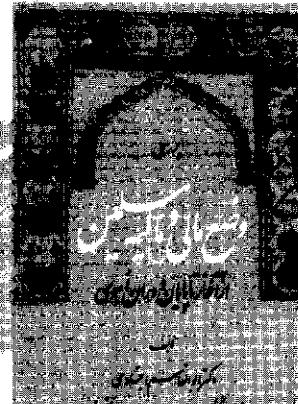
پس از جنگ‌هایی، در نهایت بنی امیه مروان بن حکم را به خلافت برگزیدند. [حسن، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۹]. در «مرج الراھط» جنگی با ضحاک بن قیس انجام داد که به کشته شدن او متنه شد. «فتح مرج الراھط گرچه از یک طرف باعث استقرار قدرت بنی امیه گردید، از طرف دیگر موجب افزایش عداوت و کینه‌ی قبایل قیس و کلب شد و چنان جنگ‌های خونینی پدید آورد که هستی سیاسی اموی

این امر بعدها یکی از بهانه‌هایی شد که شیعه پس از آن، همواره مختار را به واسطه‌ی آن مورد تکوهش قرار می‌داد؛ هر چند شاید این مطلب را در صورت درستی بتوان به حساب ناپاختگی وی گذاشت، ولی در هر حال، خود این موضوع حتی بعداً شک و تردیدهایی در انگیزه‌ی قیام مختار پدید آورد. مختار در ایام خلافت بنی امية به آنان روی سازگاری نشان نداد. وقتی که مسلم بن عقیل به کوفه آمد تا مقدمه‌ی خلافت را برای امام حسین (ع) آماده سازد، «مسلم ابتدا در خانه‌ی مختار منزل اختیار کرد و از شنیدن خطبه‌ی تهدید آمیز عبدالله بن زیاد بود که مسلم بن عقیل از خانه‌ی مختار خارج شدو به منزل هانی بن عروه رفت» [ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۵: ۱۱۸ و ۱۱۴].

این که چرا مسلم خانه‌ی مختار را ترک کرد، به درستی شاید نتوان به آن پاسخ گفت. به هر صورت، مختار و کنار نیامدنش با بنی امية، باعث دستگیری و زندانی شدنش شد. او در واقعه‌ی کربلا نیز در بند بود. پس از آن بود که مختار با شفاعت عبدالله بن عمر از زندان آزاد شد. [ابن خلدون، ۱۳۶۴، ج ۲: ۴۴]. مختار، پس از آزادی از زندان، به عبدالله بن زیبر پیوست. پس از مدتی به طائف، زادگاهش بازگشت. اما یک سال بیش در آن جانماند و باز به این زیبر پیوست. در واقعه‌ی حصار مکه که به سال ۶۴ رخ داد. نیز با او یاری کرد، اما چندی بعد باز این زیبر کناره گرفت و به کوفه رفت و در صدد اجرای طرح تازه‌ای برآمد.

شیوه‌های تبلیغ

مهم‌ترین جنبش ضد اموی پس از عاشورای حسینی را مختار بر پا کرد. او برای شروع دعوت و حرکت خود، باید به اهرم‌های قوى متول می‌شد تا بتواند در آن ایام بحران آمیز روزگار، به مقاصد خودش نائل آید. آنچه بیش از همه توجه مختار را برای پیشبرد هدفش به سوی خودش جلب کرد، تأسی به خاندان رسالت و استفاده از موالي در قیامش بود؛ هر چند ترفندهای شخصی او را نیز در این راه نمی‌توان نادیده گرفت. آنچه بعدها باعث اعتراض مخالفان مختار شد و اشراف کوفه را از اورنجاند،



[بروکلمان، ۱۳۶۴: ۱۰۸]. مدت داعیه‌ی او برای خلافت در حجاجاز نزدیک نه سال (۶۴-۷۳) بود. او مردی سختگیر و جاه طلب بود و نسبت به بنی هاشم که با او بیعت نکردند، خشونت ورزید. یعقوبی گوید: «وی بنی هاشم بنای تعدی گذاشت و دشمنی و کینه ورزی با ایشان را آشکار ساخت تا آن جا که درود بر محمد را در خطبه‌اش ترک کرد» [یعقوبی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۲۰۳].

در فترتی که بعد از مرگ یزید پیش آمد، او هم قلمرو خود را وسعت بخشید و خود را امیر المؤمنین خواند و بخشی از مخالفان بنی امية در شام، مصر، یمن و کوفه با وی بیعت کردند. لذا ظهور مختار در عراق که از آن صحبت خواهد شد، مانع برای بسط قدرت وی به شمار می‌آمد و به همین جهت، بر ضد او عمل شد. با روی کار آمدن عبدالملک بن مروان، از قدرت رو به فزونی عبدالله بن زیبر کاسته شد و در جنگ با نیروهای حاجاج بن یوسف، عامل حکومت اموی، اطرافیانش پراکنده شدند و خود نیز کشته شد.

مختار

«مختار خود را از هواداران خاندان پیامبر نشان می‌داد. پدرش ابو عییده‌ی نقیتی بود؛ از سرداران مسلمانان که در واقعه‌ی جنگ پل [جسر] در نبرد با ایرانیان کشته شد. عمویش، سعد بن مسعود که تربیت وی را بر عهده داشت، یک چند در دوره‌ی خلافت علی به حکومت مدائن رسید و هنگامی که او در جنگ خوارج به یاری علی برخاست، مدائن چندی به دست مختار بود» [زرین کوب، ۱۳۳۰: ۹۰].

گویند، هنگامی که امام حسن (ع) از جنگ با معاویه انصراف یافت و وارد مدائن شد و در قصر بیضا جا گرفت، عمومی مختار (سعد بن مسعود) عامل مدائن بود و مختار که نوجوانی نو سال بود، به او گفت: «می خواهی ثروت و حرمت یابی؟ (سعد) گفت: چگونه؟ گفت: حسن را به بند کن و با تسليم وی، برای خودت از معاویه امان گیر. سعد بدو گفت: لعنت خدا بر تو باد! پسر دختر پیغمبر خدارا بگیرم و به بند کنم؟ چه بدمردی هستی!» [طبری، ۱۳۶۲، ج ۷: ۲۷۱۴].

بیست هزار نفر و بلکه بیش تر به نظر می رسد، با رغبت به حرکت مختار پیوستند [دینوری، ۱۳۶۶: ۳۳۳].

درباره ای علت پیوستن آنان به مختار می توان گفت، آنان که به خاطر برابری و برادری و گرفتن حق و حقوق مساوی به اسلام گردن نهاده بودند، در عمل با اجحاف و ظلم و ستم بنی امیه مواجه شده بودند. امویان با تأسیس ملک و منحصر کردن همه می مناصب و مقامات عالی حکومتی به خود، در حقیقت نوعی اشرافیت (اریستوکراسی) عرب را به زبان اقوام تابع خویش پدیدار ساختند. [وردادی، ۱۳۵۷: ۱۱۲]. آنان اسلام را وسیله و پوششی برای غارت مردم و گرفتن باج و خراج قرار دادند، بر زبان و ملیت عربی به عنوان قوم برگزیده و زبان خداوند تأکید می ورزیدند، ایرانیان و سایر ملل را برده خویش تلقی می کردند و رشیت ترین رفتار را در مورد آنان روا می داشتند [افتخارزاده، ۱۳۷۷: ۱۱۸]. سرگذشت موالی طی حکومت معاویه ای این سفنه و فرزندش یزید، چیزی جز تحمل ظلم و فشار نبود. معاویه می خواست عده بسیاری از آن ها را هلاک سازد، ولی احتفظ بن قیس او را از آن کار باز داشت. والیان اموی هم که به

عراق می آمدند، آن ها را از عطا و مستمری محروم می کردند. «چنان که کاری نیز به آنان رجوع نمی کردند، با آن ها در یک صرف راه نمی رفتند و بر یک خوان نمی نشستند، در جنگ آن ها را در شمار سواران راه نمی دادند، پیاده شان به جنگ می برند و غالباً از آنچه رزق و عطای جنگجویان بود نیز بهره نمی دادند. جنگ را کار خویش می پنداشتند و گمان می کردند، موالی برای کارهای پست آفریده شده اند» [امین، ۱۳۳۷: ۴۳].

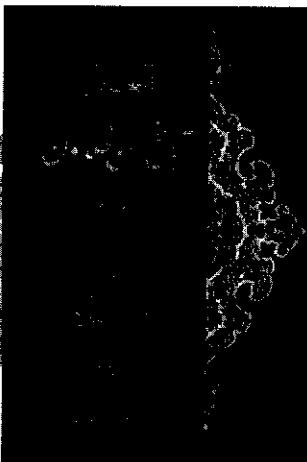
اما مختار این موالی را نواخت و آنان را همچون اعراب بر اسبان نشاند و در عطای فیء با اعراب انباز کرد و بسا که وقتی می دید، اشراف و سادات خدوع می کنند و به دشمن می پیوندند، اموال آن ها را به موالی آن ها می بخشید و در واقع در جنگ با اهل شام، چنان که سرداروی، ابراهیم مالک بن اشتر می گفت، این موالی را که به قول وی اولاد اسواران و مرزبانان ایرانند، از هر لشکری آماده تر و آگاه تر

وجود موالی در میان لشکریان او بود. تعداد موالی در لشکریان مختار چنان فزونی گرفته بود که می توان خروج وی را، جنبشی علیه اعراب عراق تلقی کرد. [کمبریج، ۱۳۶۳، ج ۴: ۳۷]. شهر کوفه که توسط مختار به عنوان مرکز قیام برگزیده شد، از مراکز عمده ای ایرانیان و شیعیان علی محسوب می شد که با بنی امیه عداوت داشتند. این شهر مرکز خلافت علی بود و از آن رو عده بسیاری از اسواران و مرزبانان ایرانی نیز از بازماندگان شاهنشاهی ایران، پس از شکست قادسیه در این شهر باقی بودند. اینان دیلمی هایی بودند که در سپاه ایران خدمت می کردند و بعد از جنگ داشتند [بلاذری، ۱۳۶۴: ۴۱].

درباره شیعه گری و عشق به اهل بیت در کوفه باید نگاهی مختصر به گذشته داشت. آن جا که در «سقیفه بنی ساعدة»، جریان تاریخ با خانه نشینی علی رنگ و بوی دیگر گرفت و عدالت خواهی و آزادی انسان ها از خط و مرز درست خود به دور افتاد. در این زمان، سلمان فارسی احساس کرد، آنچه در حال رخ دادن است، جهانگیری و بازگشت به گذشته است؛ گذشته ای که او رنج و محنت

آن را هیچ گاه نمی توانست فراموش کند. سلمان راهی مدائی شد و از طریق هم وطن خویش و نیز قبیله مهران که از یمن کرج کرده بودند، پیام خویش (یعنی اسلام ناب محمدی) را که اکنون در چهره ای خاموش علی (ع) مجسم بود، ابلاغ کرد. تفسیر تازه ای سلمان (سلمانی که شهرت راستگو بودن و پار پیامبر بودن را داشت) از رویدادهای پس از مرگ پیامبر به سرعت گسترش یافت و در میان الحمراء یمن نیز انعکاسی عمیق یافت و به موجی تبدیل شد که به زودی در رویدادهای تاریخی بعدی خود را نشان داد و زمینه ای مساعد را برای گرایش به علی (ع) و پذیرش سبک و سیاق او در سراسر منطقه ای بین التهرين و به ویژه بصره و کوفه فراهم آورد.

بدین گونه، انتخاب کوفه می توانست محلی مناسب برای قیام باشد. اما این موالی که در کوفه بودند و هسته ای اصلی قیام مختار را تشکیل می دادند و تعداد ایشان در کوفه



می داشست [زیرین کوب، ۶۳: ۲۵۷].

درباره ای این که در گستردگی دعوت مختار، عشق به ولایت و خاندان رسالت نیز نهفته بود، شکی نیست؛ چرا که اصلًاً وی قیام خود را به عنوان یک فرد شیعی آغاز کرده بود. لذا مراتب اعتقاد مختار به این تکیه گاه، مهم به نظر می رسد [کمبریج، ۱۳۷۷: ۱۳۴]. گویند مختار خود را وزیر و ناصر و پاور اهل بیت پیغمبر می خواند. یک روز که وی در کوفه همراه مغیره بن شعبه می رفت، مغیره وقتی انبوه جمعیت مردم را سرمه دید، گفت: من سخنی می شناسم که با آن می توان همه می مردم، خاصه عجم را هم دست و همراه کرد. مختار پرسید: آن سخن چیست؟ گفت: کمک به اهل بیت و خونخواهی آنها مختار از آن پس سعی کرد، از این وسیله برای ارضای میل ریاست طلبی و قدرت خواهی خویش استفاده کند. از این جهت، بعد از آن تلاش کرد تا در خدمت ابن زیبر، والی عراق، وارد شود و نشر خود را پیشاپیش نهضت شیعه و بقایای توایین کوفه قرارداد [زیرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۴۱]. درباره ای شخص امام سجاد (ع) و این که آیا ایشان اقدام مختار را می پذیرفتند، منابع متفق القول نیستند. ابن خلدون می نویسد: «مختار نامه ای به علی بن الحسین سجاد نوشت. می خواست با او بیعت کند و او را به پیشوای خود برگزیند و به نام او دعوت نماید و مالی بسیار برایش فرستاد. ولی علی بن الحسین آن مال را نپذیرفت و به نامه ای او جواب نداد و او را در مسجد پیامبر در برابر مردم سب کرد» [ابن خلدون، ۱۳۶۳، ۲: ۲۰]. و چون مختار از علی بن الحسین مأیوس شد، به عم او محمد بن حنفیه پناه برد و از این نیز آن طلبید که از امام سجاد طلبیده بود. امام سجاد به این اشاره کرد که خواسته ای مختار را اجابت نکند، زیرا این سخنان که می گوید، تنها برای جلب قلوب مردم است.

اگر به گفته های ابن خلدون استناد کنیم، باید بگوییم، علت دوری گزیدن امام سجاد از مختار، عدم صداقت او در دعوتش بوده است. به عبارت دیگر، امام حرکت مختار را نوعی حرکت به منظور رسیدن به امیال شخصی تلقی می کرده است. یعقوبی می گوید: «مختار، سربزیده عیبدالله بن زیاد را با مردی از قوم خود نزد امام سجاد به مدینه فرستاد. فرستاده ای مختار در جمعی که اهل بیت و دوستان امام سجاد و خود ایشان هم حضور داشتند، بانگ

برآورد: ای اهل بیت نبوت، منم فرستاده ای مختار بن ابی عبیده و همراه من است، سر عیبدالله بن زیاد، و آن گاه سر را بیرون آورد و چون امام چهارم آن سر را دید، گفت: «خدای او را به آتش کشاند و آن گاه امر به دادن اطعام و شادی داد» [یعقوبی، ۱۳۶۶، ۲: ۲۰۳].

در این که امام سجاد (ع) از قتل قاتلان امام حسین (ع) خوشنود می شدند، نمی توان تردید داشت، اما این که آیا این امر می توانست تأثیدی بر راست بودن و صداقت مختار در دعوتش باشد، باید احتیاط کرد. عادل ادیب گوید، وقتی محمد بن حنفیه با فرستاده ای مختار ثقی نزد امام آمد تا در باب قیام مختار با او مشاوره کند، امام با سخنی کلی که فقط به مختار اختصاص نداشت، تقاضای محمد حنفیه را پذیرفت. سخنان او شامل همه مسلمانان و به گونه ای بود که مردم را و امی داشت، رویارویی ستم بنی امیه و زمامداران منحرف آن بایستند. [ادیب، ۱۳۶۶: ۱۵۸]. به نظر برخی، تأثید محمد بن حنفیه کار مختار را، نبایست از روی درستی تلقی کرد. استاد زیرین کوب می نویسد: «مختار نزد خاندان رسول چندان مورد اعتماد نبود. علی بن حسین او را عن کرد و رضانداد که به اسم او دعوت کند. محمد حنفیه هم از دعاوی او بیناک و پشیمان گشت، اما از بیم آن که تنها بماند و به دست ابن زیبر گرفتار شود، از طرود و لعن او که بدان مضمون گشته بود، خودداری کرد» [زیرین کوب، ۱۳۳۰: ۸۸].

بروکلمان معتقد است، محمد بن حنفیه فرزند زهرا (س) و از نسل پیغمبر نبود و حق ادعای جانشینی وی را نداشت. بر این اساس، مختار باید از شگردها و هوش خود برای پیش بردن هدفش استفاده می کرد [بروکلمان، ۱۳۶۴: ۴۱].

از سوی دیگر هم می توان گفت، محمد بن حنفیه اطمینان قطعی به کوشش مختار نداشت، زیرا به مردم کوفه که پیش از آن از یاری پدر و برادرانش درینگ کرده بودند، اعتماد نداشت. بروکلمان همچنین می گوید، مختار در دعوتش بر شگردهای خود پیشتر تکیه ورزیده بود. بدین معنی که ضمن بیاناتی مسجع و مقفى که به سبک قرآن تأکید شده بود، ادعا داشت که آنها از سوی جبرئیل بروی نازل شده اند [پیشین، ۲۱۱].

او به مردم وعده ای قطعی می داد که شخصی به اسم مهدی ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد خواهد

دور او گرد آیند تا به هدف‌های فوق برسند. به هر نحو مشخص است که توایین گرد مختار را به عنوان هسته‌ی اولیه‌ی قیام گرفتند و او کم کم توانست با شعارهایی نظری دعوت به کتاب خدا و سنت رسول الله و گرفتن انتقام اهل بیت، شیعیان را به طرفداری از خود جلب کند. به علاوه، با بیان وعده‌ی دفاع از ضعیفان و جهاد با محلین (آنان که حرام خدار احلال نموده‌اند)، عده‌ی زیادی از اقوام غیر عرب را که در رأس آن‌ها موالی بودند، وارد هسته‌ی قدرت خویش سازد. اما قبل از همه، دغدغه‌ی تسلط بر کوفه ذهن مختار را به خود مشغول کرده بود. او برای شروع حرکتش به پایگاهی نیاز داشت و کوفه به دلایلی که قبلاً گفته شد (از جمله دارا بودن شیعیان، وجود موالی و ایرانیان، و...)، بهترین گزینه می‌توانست باشد.

پس از شروع کار تبلیغش در کوفه خود را فرستاده‌ی محمد بن حنفیه معرفی کرد که به او دستور داده است، کسان را به امامت او دعوت کند؛ زیرا او بعد از پدرش امام است. مختار همچنین می‌گفت که محمد بن حنفیه وصی‌علی‌بن ابی طالب است و او عامل محمد بن حنفیه به شمار می‌رود. این عقاید بعدها موجد پدید آمدند فرقه‌کیسانیه^(۴) هم شد [حسن، ۱۳۷۱، ج ۱، ۳۶۰]. گویند پس از این که مختار ادعای داعی گری از سوی محمد بن حنفیه را عنوان کرد، جمعی او را تصدیق کردند و عده‌ای بر آن شدند، برای رسیدن به صدق مطلب، به نزد محمد بن حنفیه روند و چون نزد او رفتند و از او پرسیدند، وی پاسخ داد: «چه قدر دوست داریم، کسی را که خون را بخواهد حق مارا بگیرد و دشمن ما را بکشد» [یعقوبی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۲۱۰].

ابن اثیر می‌نویسد، برای مختار، رفقن آن‌ها نزد محمد بن حنفیه و پرسش از دعوت مختار، بسی ناگوار بود؛ چرا که می‌ترسید پس از بازگشت، شیعیان را نامید کنند و از متابعت وی بازدارند. [ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۶: ۹۶].

باتوجه به جواب ابن حنفیه [بنابر اظهار یعقوبی] متوجه می‌شویم، او اسمی از فردی نبرد، یا این که از ترس تهدیدات ابن زییر، نمی‌خواست مختار را تأیید (به طور علنی) کند، و یا این که واقعاً در صدد نبود با تأیید قطعی مختار، دست او را برای انجام هر کاری باز بگذارد. از سوی دیگر، شک مختار درباره‌ی این که مبادا محمد بن حنفیه پاسخ رد (مبنی بر این که مختار نماینده‌ی او نیست) دهد هم می‌تواند مؤید این نظر باشد که شاید مختار بدون

نمود. سیوطی، در «تاریخ الخلفاً»، مختار را فردی دروغ‌گو دانسته است که مدعی نبوت بود^(۵) [سیوطی، ۱۳۷۸: ۲۱۴] مختار به احتف در نامه‌هایی نوشته که شنیده‌ام، مرا دروغ زن شمردید. پیش از من همه‌ی پیغمبران را دروغ زن خواندند و من از آن‌ها بهتر نیستم [زرین کوب، ۱۳۳۰: ۸۹].

علاوه بر مطالبی که ارائه شد، برخی برآئند که مختار طی مدتی که بر مستند بود، سعی می‌کرد اعمال و کارهای خویش را به نوعی معجزه‌آمیز جلوه دهد. مثلاً گفته شده است که او به یاران خودش در نبرد اظهار می‌داشت، فتح نهایی برای آنان است و حتی در صورت ضرورت، فرشتگان خداوند به صورت کبوتران به یاری آن‌ها خواهند آمد. گویند این کبوتران را هم خودش پنهانی به سرداران خویش می‌داد و می‌سپرد، وقتی هنگام جنگ حس می‌کنند که نزدیک است مغلوب آیند، آن‌ها را رها کنند [زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۴۱].

همچنین گفته شده است، مختار پس از پایان جنگ با مردم کوفه، ابراهیم ابن مالک اشتر را برای جنگ با ابن زییر روانه کرد. مختار هنگام مشایعت آنان، کرسی «صلدلی» زیرین به او داد و پیروانش را گفت: این کرسی سبب پیروزی شما می‌شود. آن را گرامی دارید و محترم شمارید که در میان شما چنان است که تابوت در میان بنی اسرائیل^(۶) [ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۶: ۱۲۶].

از آنچه گفته شد شاید بتوان نتیجه گرفت، مختار برای استحکام دعوتش و پیشبرد آن، به هر چیز که لازم می‌دید، متولی می‌شد. اما در این میان، این که او ادعای پیامبری می‌کرده است را به سختی می‌توان پذیرفت.

آغاز قیام

همان طور که گفتیم، مختار پس از آن که از زندان اموی خلاص شد، روانهٔ حجاج شد و پس از چندی دوباره به کوفه آمد و دعوت خویش را آغاز کرد. او از قیام توابیین مطلع بود و حتی قبل از آن با عده‌ای از رهبران آن به هنگامی که در زندان بود، مکاتبه داشت؛ چنان‌که به آنان می‌نوشت، «قاتل العجائب والمتعتم من الاعداء» است و آنان را به کتاب خدا، سنت پیامبر، طلب خون اهل بیت و «الدفع عن الضعفاء و جهد المحلين» دعوت می‌کرد [ابن مسکویه، ۱۳۶۶، ج ۲: ۱۱۳]. از ایشان می‌خواست به

مختار نیکی به یاران و همراهانش بود. او موجودی بیست المال کوفه را که بالغ بر نه میلیون درهم بود، ضبط کرد بخشی از آن را میان افرادش که هنگام محاصره‌ی قصر ابن مطیع حضور داشتند، و در حدود ۳۸۰۰ نفر بودند، تقسیم کرد و به هر نفر پانصد درهم داد. بقیه رانیز میان سایر افراد که بعد از اتمام محاصره به لشکر او پیوسته بودند، از قرار هر نفر ۲۰۰ درهم توزیع نمود. [اجتهادی، ۱۳۶۳: ۱۲۹]. آن گاه برای ارمنیه، آذربایجان، حلوان، موصل و مدنی حاکمانی تعیین و گسیل داشت [قریونی، ۱۳۶۳: ۱۰۱].

گویند، مختار شریع رانیز به قضاوت کوفه تعیین کرد، ولی شیعیان بر او ایراد گرفتند که شریع به زیان حجرین عدی شهادت داده و نامه‌ی هانی بن عروه را به قومش نرسانیده و چون طرفدار عثمان بوده است، علی (ع) او را از قضاوت عزل کرد. شریع وقتی این سخنان را شنید، خود را به بیماری زد و از پذیرش مستند قضاوت سرباز زد و مختار، عبدالله بن عتبه بن مسعود را به جای او گماشت [ابن خلدون، ۱۳۶۴، ج ۲: ۴۷، و طبری، ۱۳۶۲، ج ۸: ۳۳۲۸]. انتقام از قاتلان حسین (ع)، از دیگر اقدامات مختار طی دوران زمامداری اش بود که در منابع این دوران، به طور مفصل به اسم و نام افراد اشاره شده است؛ چنان‌که نوشته‌اند، تنها در یک جا ۲۴۸ تن را که در قتل حسین و یاران او شریک بودند، طعمه‌ی کیفر ساختند [شهیدی، ۱۳۶۵: ۱۹۳]. سختگیری مختار در انتقام از قاتلان حسین (ع) که در کوفه صورت گرفت، شامل قتل، اسارت، مصادره‌ی اموال و تخریب منازل آنان بوده است. مختار، ابو عمره کیسان را به سرپرستی شرطه گماشت و به او دستور داد، هزار کارگر با پیل و کلنگ فراهم آورد و منازل کسانی را که به جنگ امام حسین (ع) رفته بودند، با خاک یکسان کند. ابو عمره به خانه‌های ایشان وارد بود و شروع به گردش در کوفه کرد و خانه‌های آن‌ها را در یک لحظه ویران می‌کرد. هر کس را هم بیرون می‌آمد، می‌کشد و اموال و مستمری او را به یکی از ایرانیان که در خدمت مختار بودند، می‌بخشید [دینوری، ۱۳۶۶: ۳۳۷].

طفیان داخلی

سختگیری‌های مختار در قصاص و تعقیب قاتلان حسین بن علی (ع) و نیز دل نگرانی‌های اشراف کوفه از

اطلاع دقیق و درست محمد بن حنفیه دست به چنین حرکتی زده است. در هر حال، کسانی که برای پرسش از صدق گفتار مختار نزد محمد بن حنفیه رفته بودند، پس از بازگشت حرکت مختار را پذیرفتند و از آن زمان اندک اندک به طرفداران مختار در کوفه افزوده شد. با افزایش پیروان مختار، عده‌ای از یاران و اصحابش وی را متوجه ابراهیم بن مالک اشتر کردند و بودن اوراد کنار مختار، بزرگ‌ترین نقطه‌ی قوت برای قیامش دانستند. شجاعت، صداقت، پایگاه اجتماعی معترض و بالاتر از همه، پسر بهترین سردار، علی (ع)، بودن می‌توانست از انگیزه‌های ابراهیم باشد. به هر صورت، ابراهیم به صفت مختار پیوست. بنا به گفته‌ی دینوری، مختار خود نامه‌ای را که دارای مهر بود، با جمعی به نزد ابراهیم برد و اظهار داشت (جمع را گواه گرفت)، نامه از سوی محمد بن حنفیه برای ابراهیم است که از او می‌خواهد، در خدمت هدف‌های مختار که انتقام از قاتلان حسین و ... است، باشد [دینوری، ۱۳۶۶: ۳۳۳]. دینوری همچنین در صحبت این نامه شک می‌کند و بتکیه به اظهار راوی اش شعبی می‌گوید، به نظر می‌رسید که باید آن نامه را شب پیش با سرب مهر کرده باشند، چون در خشنده‌گی آن تازه به نظر می‌رسید. پس از پیوستن ابراهیم به مختار و شدت گرفتن دعوت او، نگرانی‌هایی برای عامل عبدالله بن زیبر در کوفه، یعنی عبدالله بن مطیع پدید آمد. رفت و آمد های مکرر میان مختار و یارانش می‌توانست این نگرانی هارا تشید کند. برخورد مختار و یاران او با عبدالله بن مطیع در نهایت به تسلط مختار بر کوفه منجر شد. پس از درگیری‌هایی میان طرفداران مختار تحت فرماندهی ابراهیم اشتر، عده‌ای از مخالفان کشته شدند و در نهایت، عبدالله بن مطیع به قصر حکومتی و یا به گفته‌ی طبری، به خانه‌ی ابوموسی پناهند شد و یاران او در هارا گشودند و گفتند: ای پسر اشتر، درمانیم؟ گفت: آری شما در امانتیم. پس بیرون آمدند و بیعت کردند. [طبری، ۱۳۶۲، ج ۸: ۳۳۱۶].

مختار صد هزار درهم به این مطیع داد و به او گفت، با این پول خود را مجهز کن و راه خود را در پیش گیر. پس از آن، بزرگان قوم برای بیعت نزد مختار آمدند و با او بر سر کتاب خدا و سنت پیامبر و خونخواهی اهل بیت و نبرد منحرفان و دفاع از ضعیفان بیعت کردند [پیشین، ص ۳۳۱۷، و ابن خلدون، ۱۳۶۴، ج ۲: ۴۶]. اقدام بعدی

[طبری، ۱۳۶۲، ج ۸: ۳۴۳۰].

قبایل عرب مصمم برای جنگ با مختار، در نهایت در سه نقطه جمع شدند. مختار با کمک قبیله‌ی حَمْد و ایرانیانی که او را همراهی می‌کردند، آماده‌ی نبرد با مخالفان داخلی شد؛ مخالفانی که به شدت منافع اقتصادی و موقعیت اجتماعی تبعیض آمیزشان دچار خدشه شده بود. هم اینان و عاملان اینان بودند که بعدها، پس از مرگ مختار سعی کردند، در انگیزه‌ی قیام او تا آن‌جا که می‌توانند، دست برند و آنرا به ضرر او و نفع خویش تعبیر و تفسیر کنند. در هر حال، مختار با آنان به نبرد برخاست و آنان را در هم شکست و متعاقب آن، پیمان‌شکنان کوفه به شدت از طرف مختار تحت تعقیب قرار گرفتند. بزرگان ایشان پیوسته به بصره می‌گردیدند، آن‌چنان که ۱۰ هزار تن در بصره جمع شدند و شروع به تحریک مصعب بن زبیر (عامل عبد‌الله بن زبیر در بصره) برای حمله به مختار کردند.

سرانجام

مدتی پس از آغاز قیام مختار، مروان بن حکم سپاهی را برای نبرد به عراق اعزام داشت که هدف این سپاه، پایان دادن به قیام توابین و نیز نبرد باز خرین حارث در «قرقیسا» بود که عامل عبدالله بن زبیر به شمار می‌آمد. رهبر این سپاه، عبیدالله بن زیاد بود. با مرگ مروان، عبدالملک به جای وی نشست و عبیدالله در مقام و تعقیب هدف‌هایش ابقاء شد. وی روی به جانب موصل کرد. عامل مختار، عبدالرحمن بن سعید بن قیس در موصل بود که با شنیدن خبر آمدن عبیدالله، به تکریت رفت و به مختار جریانات را گزارش داد. مختار نیز یزید بن انس الاصدی را با سه هزار سپاهی به موصل فرستاد. یزید بن انس ابتدا به مداری رفت. ابن زیاد نیز ربیعه بن مخارق را با سه هزار سپاهی به مصاف یزید بن انس گسیل داشت. آن دو در باقلی (بابل) با یکدیگر مواجه گشته‌ند و در نهایت، شامیان منهزم شدند. [ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۶: ۸۷] و ربیعه به قتل رسید. ولی با رسیدن کمک به شامیان، فاریان دوباره گرد آمدند و نبرد مجدد آغاز گشت. از قضا، یزید بن انس که از قبل دچار بیماری بود، فوت نمود و جانشین او سپاه را به عقب باز گردانید. همان طوری که قبلًاً گفتیم، چون این خبر به گوش کویان ناراضی رسید، شروع به پراکندن اخبار نامید کننده از میدان جنگ علیه مختار کردند. در همین احوال بود که مختار

خیزش موالي و ايرانيان در سپاه مختار، نمي توانست ضريب امنيتي مناسبی برای حکومت مختار باشد. نگهبانان شخصی مختار، از میان حمراء برگزیده شده بودند و فرماندهی ایشان نیز به یکی از آن‌ها سپرده شده بود؛ در حالی که آنان تا قبل از آن، چنین پايكاهی نداشتند. تا قبل از مختار، سلاح آنان در جنگ منحصر به يك چوبدستی بود، پياده در جنگ‌ها شركت می‌کردند و از غنائم جنگی سهمی نمی‌بردند. اما الحالاً مختار آنان را بر مرکب می‌نشاند و به سلاح تجهيزشان می‌کرد. وی نه تنها موالي را در اموال «فی» سهیم کرده بود، بلکه به آنان وعده داده بود که اموال اعيان و اشراف عرب نیز به مرور به آنان تعلق خواهد گرفت. چنین بساط و سیستمی که مختار در حال طرح آن بود، نمی‌توانست برای بزرگان کوفه که به سیستم تبعیض آمیز و تفاخر طبقاتی عادت کرده بودند، خوشایند باشد. پس به هر در و دیواری می‌زدند تا خویش را از این ورطه خلاصی دهند. [پيشين، ص ۳۳۹].

وجود موالي در اردوهای نظامی مختار کاملاً مشهود بود. وقتی که ابراهیم بن مالک، سردار مختار، برای نبرد با مخالفان شامي او در برابر آنان اردو زده بود، سرداری از شاميان که برای مذاکره به اردوی ابراهیم می‌رفت، از جايی که داخل اردو شد تا جايی که نزد سردار اردو (ابراهیم) رسید، يك کلمه عربی از زبان سپاهيان نشيند. وقتی ابراهیم را ملامت کردند که پيش دلاوران حجاز و شام، از اين مشتى عجم چه ساخته است، وی بالحنى که از اطمینان و رضایت مشحون بود، گفت که هیچ‌کس در نبرد شامي‌ها از اين قوم که با من هستند، آزموده‌تر نیست. اينان فرزندان اسواران و مرزبانان فارسند و من خود نیز جنگ آزموده و معرکه دیده‌ام. پيروزی هم با خدادست، پس چه جاي ترس است؟

اولین حرکت اعتراض آمیز را بزرگان کوفه آغاز کردند. آنان حتی فوت یزید بن انس، سردار مختار را به هنگام نبرد در مقابل سپاه اعزامی شامي، از عمد «کشته شدن» جلوه دادند تا بدین ترتیب، روحیه‌ی ناملي و یاس را در کوفه حاکم سازند. نفعه‌های اعتراض به مختار با عقب نشيني تاکتیکي سپاه او آغاز شده بود. کار به آن جاري رسید که بزرگان عرب به مختار پیام فرستادند، مارا از بر کشیدن موالي آزار رسانيد و آن‌ها را برخلاف رسم، بر چهار پایان نشاندي و از غنائم جنگی که حق ماست، به آن‌ها نصیب دادي

بن اشعت که از سران فراری کوفه و از مخالفان سر سخت مختار بود، این نامه را به مهلب رساندو با او به بصره بازگشت.

پس از آن، سپاه بصره به رهبری مصعب بن زبیر به همراه فراریان کوفه و سران ایشان برای نبرد با مختار روانه شدند. مختار پس از اطلاع از حرکت سپاه دشمن، أحمر بن سلیط (شمیط) را با ۶۰ هزار نفر سپاه به مقابله با دشمن فرستاد. به گفته‌ی دینوری، شمر بن ذی الجوشن که در راه فرار به بصره بود و از مدتی قبل متواری بود، به دست یاران أحمر اسیر و کشته شد. مصعب به اتفاق مهلب و سپاه تحت فرمانش به سوی مذار حرکت کرد. طرفین در آن جا صفو خود را آراستند و جنگ را آغاز کردند. طی این نبرد، یاران مختار با وجود شجاعت، ضمن دادن تلفات زیاد، املاه فرار نهادند و به جانب کوفه عقب نشستند. مصعب بن زبیر هم از تمام جوابت پنهان شد. فراریان پرداخت. در نبردی دیگر، نیازهای زیادی از یاران مختار کشته شدند و مختار به کوفه گریخت و در کاخ حکومتی متخصص شد. چون کاربر محصورین و مختار سخت شد، وی پیشنهاد کرد که به دشمن

حمله کنند تا کشته شوند، اما یاران وی اظهار عجز نمودند و اطاعت نکردند [طبری، ۱۳۶۲، ج ۸: ۳۴۱۰].

مختار از شدت محاصره سخت پریشان شد و به سائب بن مالک که دختر ابوموسی اشعری را به زنی داشت و از خواص او بود، گفت: ای شیخ اکنون بیا برای دفاع از شرف و نسب خود، نه برای دین، از حصار بیرون آیم و جنگ کنیم. سائب اناناله و انا الیه راجعون گفت و به مختار پاسخ داد: مردم چنین می‌پندارند که قیام تو برای دین است. مختار به سائب جواب داد: «نه، به جان خودم سوگند، فقط برای طلب دنیا بود؛ زیرا دیدم عبدالملک بن مروان بر شام، عبدالله بن زبیر بر حجاز، مصعب بر بصره، نجده حروری بر عروض (بحرين/یمامه) و عبدالله بن خازم بر خراسان پیروز شده‌اند و من از هیچ یک کمتر نبودم، اما نمی‌توانستم به مقصد خود دست یابم، مگر با دعوت مردم به خونخواهی امام حسین» [دینوری، ۱۳۶۶: ۳۵۱؛ طبری، ۱۳۶۲، ج ۸: ۳۴۱۰؛ ابن مسکویه، ۱۳۶۶: ۱۷۴؛ و ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۶: ۱۴۹].

(برای آذین بزدن توطئه‌ی شایعات مخالفان) ابراهیم بن مالک را هفت هزار سپاهی برای کمک به نیروهای یارانهای پزندن انس روانه کرد. و باز همان گونه که ذکر کردیم، در این احوال بود که کوفیان پیمانشکن که از سلطنتی مختار و سلطنت موالي به تنگ آمده بودند، باشندن خبر نزدیکی سپاه شام گستاخ شدند و قیام را علیه او سامان دادند.

ابراهیم بن مالک اشتر که روانه‌ی نبرد با شامیان بود، با دریافت خبر شورش کوفیان به کمک مختار شتافت و شورشیان را سرکوب کرد. پس از سرکوب قیام کوفه، ابراهیم بن مالک اشتر به سوی سپاه شام به رهبری عبیدالله بن زیاد شتافت. دو سپاه در مقابل هم قرار گرفتند [عبدالله بن زیاد به همراه عده‌ای دیگر از سران پیمانهای سرکوب شدند]. زیاد به همراه عده‌ای دیگر از سران پیمانهای سرکوب شدند. در این نبرد، موالی وفاداری خود را نسبت به فرمانده ای خود کاملأ به اثبات رساندند.

از سوی دیگر، مخالفان مختار از کوفه روانه‌ی دستگاه زبیریان شدند. این سیل مخالفان به همراه رنجشی که عبدالله بن زبیر از مختار داشت، می‌توانست در کنار هم کارساز باشد. علت رنجش ابن زبیر از مختار چه بود؟ گفته می‌شود که مختار به عبدالله بن زبیر تعهد داده بود که با رأی او مخالفت نورزد و از فرمانش سر بر نتابد [ابن خلدون، ۱۳۶۴، ج ۲: ۳۷]. و گویا اعلام استقلال مختار از ابن زبیر و اخراج حاکم وی (عبدالله بن مطیع)، باعث رنجش شدید ابن زبیر از مختار شده بود. ابن زبیر در صدد بود که کل حجاز و عراق را به زیر سیطره کشد و آن‌گاه به سراغ حذف شامیان پیش رود و ظهور مختار در واقع نوعی تجزیه طلبی در قلمروی او به حساب می‌آمد. به هر حال، مصعب بن زبیر که اینک توسط مخالفان فراری مختار که از کوفه آمده بودند، تحت فشار بود و هم این که مشاهده می‌کرد، اعراب کوفه به شدت بر نابودی مختار اصرار دارند، بهترین فرستاد را برای حمله به مختار یافتد. پس ضمن رایزنی با مخالفان و دیگران، به مهلب بن ابی صفره در کرمان که با خوارج در جنگ بود، نامه‌ای نوشت و از او خواست که جنگ را متوقف کند و به سوی بصره حرکت کند. محمد

تاریخ طبری

بیان ارزش‌های اسلام

جلد: ۱
تاریخ طبری
با ایجاد تغییرات

نهایت، سپاه شام منهزم شد [عبدالله بن زیاد] به قتل رسیدند. در این نبرد، موالی وفاداری خود را نسبت به فرمانده ای خود کاملأ به اثبات رساندند.

از سوی دیگر، مخالفان مختار از کوفه روانه‌ی دستگاه زبیریان شدند. این سیل مخالفان به همراه رنجشی که عبدالله

بن زبیر از مختار داشت، می‌توانست در کنار هم کارساز باشد. علت رنجش ابن زبیر از مختار چه بود؟ گفته می‌شود که مختار به عبدالله بن زبیر تعهد داده بود که با رأی او مخالفت نورزد و از فرمانش سر بر نتابد [ابن خلدون، ۱۳۶۴، ج ۲: ۳۷]. و گویا اعلام استقلال مختار از ابن زبیر و اخراج حاکم وی (عبدالله بن مطیع)، باعث رنجش شدید ابن زبیر از مختار شده بود. ابن زبیر در صدد بود که کل حجاز و عراق را به زیر سیطره کشد و آن‌گاه به سراغ حذف شامیان پیش رود و ظهور مختار در واقع نوعی تجزیه طلبی در قلمروی او به حساب می‌آمد. به هر حال، مصعب بن زبیر که اینک توسط مخالفان فراری مختار که از کوفه آمده بودند، تحت فشار بود و هم این که مشاهده می‌کرد، اعراب کوفه به شدت بر نابودی مختار اصرار دارند، بهترین فرستاد را برای حمله به مختار یافتد. پس ضمن رایزنی با مخالفان و دیگران، به مهلب بن ابی صفره در کرمان که با خوارج در جنگ بود، نامه‌ای نوشت و از او خواست که جنگ را متوقف کند و به سوی بصره حرکت کند. محمد

۱۳. کمبریج، گردآورنده: حسن انوشه، امیرکبیر. ۱۳۶۴.
۱۴. بلاذری، احمد بن یحیی. فتوح البلدان. ترجمه‌ی آذرناش آذرنوش. انتشارات سروش. ۱۳۶۴.
۱۵. نوذری، عزت‌الله. تاریخ اجتماعی ایران. انتشارات خجسته. ۱۳۸۰.
۱۶. دینوری، احمد بن داود. اخبار الطوال. ترجمه‌ی دکتر محمد مهدوی دامغانی. نشرنی. ۱۳۶۶.
۱۷. افتخارزاده، محمود رضا. اسلام و ایران. انتشارات رسالت قلم. ۱۳۷۷.
۱۸. امین، احمد. ضمیح‌الاسلام (پرتو اسلام). ترجمه‌ی عباس خلیلی. اقبال تهران. ۱۳۳۷.
۱۹. ممتحن، حسینعلی. نهضت قرمطیان. انتشارات دانشگاه شهید بهشتی. ۱۳۷۷.
۲۰. زرین کوب، عبدالحسین. تاریخ ایران بعد از اسلام. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۶۳.
۲۱. کمبریج. تاریخ اسلام. ترجمه‌ی احمد آرام. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۷۷.
۲۲. زرین کوب، عبدالحسین. بامداد اسلام. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۶۹.
۲۳. مسعودی. ابوالحسن علی بن حسین. مروج الذهب. ج. ۲. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۷۰.
۲۴. ادیب، عادل. زندگانی تحلیلی پیشوایان ما. ترجمه‌ی دکتر اسدالله بشیری. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۱۳۶۶.
۲۵. سیوطی، عبدالرحمان بن ابی بکر. تاریخ الخلفاء. مصر. الطبعه الثانية. ۱۳۷۸ ق.
۲۶. ابن مسکویه. تجارب الامم. حققه و قدم له الدكتور ابوالقاسم امامی. الجزء الثاني. دار سروش. تهران. ۱۳۶۶.
۲۷. اجتهادی، ابوالقاسم. وضع مالی و مالیه‌ی مسلمین. انتشارات سروش. ۱۳۶۳.
۲۸. قزوینی، یحیی بن عبداللطیف. لب التواریخ. انتشارات بنیاد و گویا. ۱۳۶۳.
۲۹. شهیدی، سید جعفر. قیام حسین(ع). دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۱۳۶۵.
۳۰. اخبار الطوال دینوری. ص ۳۵۱؛ تاریخ طبری. ج. ۸. ص ۳۴۱؛ تجارب الامم. ص ۱۷۴؛ الكامل ابن اثیر. ج. ۶. ص ۱۴۹.
۳۱. تاریخ یعقوبی. ج ۲ ص ۲۰۹.

پس از آن، مختار به جنگ پرداخت تا کشته شد. مصعب به هفت هزار مردی که با مختار بودند و در قصر پناهنده شده بودند، پناه داد. ولی وقتی آنان تسليم شدند، همه را از دم شمشیر گذراند. اسماء، دختر نعمان بن بشیر، وقتی به پرسش مصعب درباره‌ی این که مختار چگونه فردی بود، پاسخ داد که او «پرهیزگار بود و روزه دار»، به دست بسته گردن زدند [یعقوبی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۲۰۹]. این کار ناپاستد مصعب باعث شد تا مورد سوزش و انتقادات شدید قرار گیرد. ابراهیم بن مالک اشتر که طی این حوادث به عنوان فرماندار مختار در جزیره بود، پس از اطلاع از مرگ مختار، به مصعب نامه نوشت و از او امان خواست. مصعب برای او نوشت که به کوفه آید. ابراهیم به کوفه بازگشت و با مصعب بیعت کرد.

منابع

۱. حسین، طه. علی و دو فرزند بزرگوارش. ج ۲. ترجمه‌ی احمد آرام. انتشارات علمی. چاپ دوم. ۱۳۶۳.
۲. بیات، عزیزالله. از عرب تا دیلمه. انتشارات گنجینه. ۱۳۶۳.
۳. طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری. ج ۷. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده. انتشارات اساطیر. ۱۳۶۲.
۴. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا. تاریخ فخری. ترجمه‌ی محمد وحید گلبایگانی. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۶۷.
۵. حسن، ابراهیم حسن. تاریخ سیاسی اسلام. ج ۲. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده. سازمان انتشارات جاویدان. ۱۳۷۱.
۶. بروکلمان، کارل. تاریخ ملل و دول اسلامی. ترجمه‌ی هادی جزایری. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۶۴.
۷. فیاض، علی اکبر. تاریخ اسلام. ص ۱۵. انتشارات دانشگاه تهران. سال ۱۳۷۲.
۸. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. تاریخ یعقوبی. ج ۲. ترجمه‌ی محمد ابراهیم آقی. انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۶۶.
۹. زرین کوب، عبدالحسین. دو قرن سکوت. تهران. ۱۳۳۰.
۱۰. ابن اثیر، عزالدین. الكامل. ج ۵. ترجمه‌ی عباس خلیلی. انتشارات علمی. ۱۳۷۱.
۱۱. ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن بن محمد. ج ۲. تاریخ ابن خلدون. ترجمه‌ی عبدالمحمد آقی. مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۴.
۱۲. کمبریج. تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه. ج ۴. دانشگاه آزاد اسلامی.